

اهرم های انقلاب

از نسل دوران رضاشاه و محمدرضاشاه، یعنی نسل برخاسته از منجلاب فقر و فساد یعنی نسل نوکیسه و به رفاه نسبی رسیده، نسل دیگری پا گرفت که بدون آگاهی از محنت ها و بدبختی های سالهای گذشته پدران خویش، بدون ارج نهادن به پیشرفت‌های مادی و مالی جامعه و خانواده خود، بدون اظهار رضایت از فراهم شدن موجبات و امکانات تحصیل رایگان، و با آگاهی نه چندان از سلطه و صدمات و غارتگریهای استعمارگران و عوامل آنها، بدون اطلاع کافی از نقش ایدئولوژیها و رهبران و اندیشمندان و نسل همسن و سال خود در همه تحولات و انقلابات جهان، و خلاصه بدون دانستن راه از چاه، به سبب نداشتن «بلدی» و رهبران و راهنمایان آگاه و دلسوز، از طریق مطالعه کتب و رسالات ایدئولوژیکی و اندیشه ها و افکار دانشمندان جهان، شب و روز می کوشید برای درهم کوبیدن پایگاههای استعمار و خاتمه دادن به حکومت عوامل دست نشانده شان، آمادگی و آگاهی رزمی، چریکی و خلاصه انقلابی پیدا کند، در حالیکه وضع اجتماع و خانواده این نسل از نظر مالی روز به روز رو به پیشرفت بود ولی این نسل پویا و پرآرمان و ایثارگر می خواست دنیای بهتری بسازد و غرور و شرف و سربلندی را به هم وطنان خود بازگرداند. بهمین جهت هرگز رفاه مالی و نعمات فراوان آن سالها او را راضی نمی کرد...

همه اعتراضها و سرزنشها و حتی لعنت و نفرین پدران و به قول معروف ضد انقلاب بر این نسل انقلابی، در این جمله خلاصه می شود: دیگر چه می خواستند!؟

کرین برینتون دانشمند، مورخ و جامعه شناس آمریکائی که برای نوشتن کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» زحمات فراوانی کشیده است به این پرسش، پاسخ مهم و عبرت انگیزی داده است و مینویسد: گرچه بیشتر جانواران با تغذیه کامل آرام و راضی می شوند ولی در مورد هوموساپینس چنین نیست. او برای آنکه رفتاری مسالمت آمیز و قانونی پیدا بکند و شهروندی مولد باشد، به چیزی بیشتر از شکم سیری نیاز دارد. در واقع اگر انسان شکمی کاملاً سیر داشته باشد ولی باز هم گلیه و شکایت کند و احساس نماید که با او رفتاری غیرمحترمانه و غیرمنصفانه ای شده است، و اگر چیزی در او این احساسی را که هیچ حیوان دیگری ندارد، یعنی احساس رنجش اخلاقی او را بیدار سازد، او شورش خواهد کرد و حتی از این بیشتر، نه تنها شورش بلکه انقلاب خواهد کرد...» وی در صفحات دیگر اضافه می کند «... از بررسی رژیمهای پیش از انقلابها انگلستان، آمریکا، فرانسه و روسیه يك نواختی هایی پیدا می گردند. نخست اینکه همه این جوامع پیش از رسیدن انقلاب، در مجموع از نظر اقتصادی رشد داشته اند و به نظر می رسد که جنبش های انقلابی ریشه در ناخرسندی مردم فقر ندیده ای دارد که بیشتر احساس تضییق و بیزاری دارند تا احساس یا ستمدیدی شدید و خرد کننده. بی گمان این انقلابها با مردم بی نوا و گرسنه و بی چیز آغاز نگشته اند. این انقلابیون نکبت زده و دست پرورده نومیدی نبوده اند. این انقلابها زاده امید بوده و هستند و فلسفه آنها در هر صورت خوش بینانه است...»

نسل جوانی که نقش اهرم انقلاب ایران را به عهده گرفت و کم و بیش از آنچه در متن جامعه می گذشت آگاهی پیدا می کرد، از اینکه او را به بازی نمی گرفتند و از آمادگی و احساس و ایثارش برای از بین بردن تنگناها و نابسامانی ها و رابطه ها استفاده نمی کردند شدیداً ناراضی و خشمگین شده بود. او تصور می کرد نقش او فقط در شرکت در مراسم جشن ها و سالنهای ورزشی و یا صف کشیدن در کنار خیابانها برای ابراز احساسات و هورا کشیدن و «جاوید شاه» گفتن خلاصه شده است. در حالیکه شاه مشاهده و حضور این طبقه را در چنین مراسمی حمل بر رضایت آنان از خدمات خود و پیشرفتهای مملکت می نمود. ولی او از تشکیل جلسات سیاسی زیرزمینی و اهداف ایدئولوژیکی این طبقه علیه خودش و سلطنتش آگاهی زیادی نداشت و نمی دانست نسل جوان ایران بدور از چشم پلیس و مأموران ساواک و بدون نگرانی از اکثریت خاموش و لاقید، در خانه های تیمی و مخفی گاه های امن، حتی در اردوگاههای انقلابیون ممالک سوسیالیستی و کمونیستی و فلسطینی چه طرحها و نقشه هایی در سر دارد. شاه به استناد گزارشات نادرست و آگاهانه و غیرمسئولانه مأمورین و مقامات اغلب فاسد، حوادث و اقدامات چریکی و تروریستی و کشتن افسران آمریکایی و ایرانی را به وسیله گروههایی از این نسل بی اهمیت تلقی می کرد در حالیکه در بین نسل آروز که بصورت اهرم و بازوی انقلاب 1357 به میدان آمد حماسه های قهرمانی تبلیغ و تلقین می گردید! می دانیم شکارچیان این نسل پویا ولی بی تجربه و خام، یعنی حزب توده و سایر سازمانهای کمونیستی و ظاهراً مذهبی، سرنوشت این نسل را بدست گرفتند و از وجود پراپاراش در راه مقاصد ضد ملی خود استفاده کردند و بعد هم موجبات قربانی شدن او را فراهم نمودند! و ایران در آتش انقلاب سوخت و همچنان بسوی نابودی پیش می رود.